

از مباحث کلیدی فلسفه سیاسی، توجیه مبانی انواع حکومت و پاسخ به این سؤال مشکل است که: چه کسی باید حکومت کند؟ فیلسوفان سیاسی با پاسخی به سؤال، نوع خاصی از حکومت را بر اساس آن پیشنهاد می‌کنند.

شیوه معمول، این گونه بوده است که نظریه پردازان سیاسی با پایه انسان‌شناسانه و یا جامعه‌شناسانه صورت می‌گرفته است.

یکی از نظریات مهم مطرح شده در قرن هجدهم میلادی دیدگاه حقوق طبیعی جان لاک است. وی بر خلاف هابز که انسان را گرگ انسان می‌دید، معتقد بود: در حال طبیعی، انسان بر خود و شئونات خود مسلط است و در ارتباط با دیگران رفتاری صلح‌جویانه و خیر خواهانه از خود نشان می‌دهد. از آنجا که همه انسانها برابر آفریده

کشورها و منشوری جهانی برای حقوق بشر شد.

مطالعه آثار شهید مطهری نشانگر این است که نظریه حقوق طبیعی در بسیاری از موارد مبانی کار ایشان قرار گرفته است و توجیه بسیاری از مسائل شرعی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی جامعه از طرف ایشان بر این مبنا صورت گرفته است.

مطهری نظریه حقوق طبیعی را نه اقتباس از متفکران غرب که امری خودی معرفی می‌کند و آن را با مسأله حسن و قبح عقلی مورد بحث عدلیه در اوایل سیر اندیشه اسلامی مرتبط می‌کند: «توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت بعنوان امور ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی اولین بار به وسیله مسلمانان عنوان شد، پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهادند.»

نظری بر

فلسفه سیاسی



این که مبحث حقوق طبیعی تا چه حد با مبحث عدل و حسن و قبح ذاتی قابل تطبیق است جای بحث و مناقشه دارد، اما نکته مهم پذیرش اسلامیت حقوق طبیعی و التزام به لوازم آن از طرف یک اندیشمند مورد قبول جامعه اسلامی است. اسلامیت حقوق طبیعی نه به معنی غیر طبیعی انگاشتن آن، بلکه امر بیرون دینی مورد تأیید دین به طریق تقریر، امضا یا تأیید صریح دین است.

شهید مطهری، نتیجه گرفته شده مسلمانان را از حقوق طبیعی در مبانی فقهی دانسته و ضمناً اعلام می‌کند دیگر استفاده‌ها منوط به دنبال کردن این مبنا بوده است. «علماء اسلام با تبیین و توضیح عدل پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند، گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند.» ایشان خاطر نشان می‌کنند که گستردگی بحث حقوق طبیعی مطرح شده از جانب اندیشمندان غربی هرگز در میان مسلمانان راه نیافته است و این مغرب زمین بود که این بحث را تکمیل کرد و از آثار پر برکت آن بهره‌ها برد. «مقدر چنین بود که کار خود را ادامه ندهند و پس از تقریباً هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپائی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند. از یک سو فلسفه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملت‌ها را به ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند و نهضتها و حرکتها و انقلابها به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.»^۱ سیاق کلام مطهری نشانگر این است که وی بر آمدن این آثار از حقوق طبیعی را فی‌الجمله قبول دارد و این مبنا را مورد تأیید اندیشه دینی می‌داند، به طوری که در جای دیگر، رابطه وثیقی بین اعتقاد به حقوق طبیعی و داشتن فلسفه اجتماعی و حقوقی قائل است. وی می‌گوید لازمه عدم پذیرش حقوق طبیعی این است که «اسلام فلسفه اجتماعی ندارد، اصول و مبانی حقوقی ندارد بلکه منکر اصول و مبانی حقوقی

شده‌اند از حقوق طبیعی مساوی برخوردارند و از آنجا که این حقوق زایده جامعه نیست، جامعه نمی‌تواند آنها را از وی سلب کند. به نظر لاک چون انسان حکومت را صرفاً جهت حفظ حقوق طبیعی خود ایجاد کرده است، خواست و اراده مردم، سرچشمه مشروعیت حکومت است و حاکم نیز همان کسی است که سامان دهندگان حکومت یعنی مردم بخواهند. این نظریه بعدها بسیار گسترده‌تر شد و مورد توجه اندیشمندان جهان قرار گرفت و اصولی برای قوانین اساسی غالب

است و تعبد محض حکمفرماست.^۲

تیین شهید مطهری از حقوق طبیعی

آقای مطهری، حقوق طبیعی را نه شرعی که از طبیعت استنباط می‌کند و تنها منبع اطلاع از آن را نیز طبیعت می‌داند «یگانه مرجع صلاحیتدار برای شناسائی حقوق واقعی انسان کتاب پرارزش آفرینش است.»^۳ «این حق را قانون خلقت و آفرینش که مقدم بر قانون شرع است قرار داده است.»^۴ شهید مطهری وجود چنین حقوقی را مورد تأیید قرآن نیز می‌داند. «از نظر قرآن کریم قبل از آنکه بشر بتواند فعلیاتی بکند و دست به کاری بشود و قبل از آنکه دستورهای دین به وسیله پیغمبر به مردم اعلام بشود، یک نوع علاقه و ارتباط بین انسان و

محمد اصفهانی

شهید مطهری

مواهب خلقت هست و این مواهب مال انسان و حق انسان است مثل اینکه می‌فرماید: خلق لکم ما فی الارض جمیعاً.^۵

بنابر نظر مطهری هر استعدادی نشانگر حقی است و استعدادهای همگانی بشری، آستان حقی همگانی است و شرط آن این است که جهت مثبت تکاملی داشته باشد «از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه به هدف، موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آنها را در وجود آنها نهفته است سوق می‌دهد. هر استعداد طبیعی مبنای یک «حق طبیعی» است و یک «سند طبیعی» برای آن به شمار می‌آید.»^۶ نمونه‌هایی از این حقوق، درس خواندن و دانا شدن، رای دادن، فکر کردن و اراده آزاد داشتن است، شاهد ایشان بر این مطلب این است که چنین حقوقی را ما برای حیوانات قائل نیستیم، چون چنین استعدادی در آنها وجود ندارد.

لوازم حقوق طبیعی

هنگامی که حقی همگانی و طبیعی مورد قبول قرار گرفت، لوازم آن نیز باید مورد پذیرش قرار گیرد. برای حقوق طبیعی لوازمی را برشمرده‌اند از جمله: ۱. حقوق طبیعی و عام از قرار و مدار یا رابطه خاصی میان افراد نشأت نمی‌گیرد، بر خلاف حقوق خصوصی که بر اساس توافق و قرارداد اجتماعی نشأت می‌گیرد.

۲. این حقوق مختص عده خاصی نیست، بلکه همه افراد صاحب اختیار از آن برخوردارند و هیچ فردی امتیاز ویژه در این باب ندارد و هیچ طبقه ویژه نیز امتیازی بیشتر از آن ندارد.

۳. تکلیف یا الزامی که نسبت به عدم مداخله در آزادی دیگران با حقوق عام همبسته است به عهده عده بخصوصی نیست، بلکه بر دمه همگان است.^۷

۴. این حقوق تا زمانی که با حق بالاتری تعارض پیدا نکند

غیر قابل سلب است.

در مورد اصل اول از کلمات فوق که نقل شد، قراردادی و حتی شرعی بودن این حقوق نفی شد. در مورد اصل دوم نیز ایشان پذیرفته‌اند که «افراد بشر - همه مثل هم، حق دارند از مواهب خلقت استفاده کنند. مثل هم حق دارند کار کنند. مثل هم حق دارند در مسابقه زندگی شرکت کنند. همه مثل هم حق دارند خود را نامزد هر پست از پستهای اجتماعی بکنند و برای تحصیل و به دست آوردن آن از طریق مشروع کوشش کنند. همه مثل هم حق دارند استعدادهای علمی و عملی وجود خود را ظاهر کنند.»^۸

مضمون سخنان مطهری در موارد متعدد، اصل سوم و چهارم را نیز تأیید می‌کند؛ من جمله آنجا که می‌گوید: «چون همه بالقوه حق دارند، کسی نمی‌تواند به یک عنوان مانع استیفاء دیگران بشود و همه را به خود اختصاص دهد.»^۹

نحوه استیفاء حقوق، بحث دیگری است که مورد توجه مطهری بوده است و آن را با عنوان حق اکتسابی مورد بحث قرار می‌دهد «مطالعه در احوال بشر ثابت می‌کند که افراد بشر طبیعتاً هیچکدام رئیس یا مرنوس آفریده نشده‌اند هیچکدام کارگر و صنعتگر یا استادیا معلم یا افسر یا سرباز یا وزیر به دنیا نیامده است. اینها مزایا و خصوصیات است که جزء حقوق اکتسابی بشر است یعنی افراد در پرتو لیاقتها و استعداد و کار و فعالیت باید آن را از اجتماع بگیرد و اجتماع با یک قانون قراردادی آنها را به افراد واگذار می‌کند.»^{۱۰} این بخش از حقوق، هیچ یک از ویژگیهای حقوق طبیعی را ندارد یعنی قراردادی است، مخصوص عده خاص و الزام آن مربوط به عده خاص است. همان چیزی که در فلسفه سیاسی و حقوق با نام حقوق خصوصی یا خاص از آن یاد می‌شود و به کمک عقل و اراده تحصیل شود «انسان عقل و اراده دارد و با نیروی تکلیف و عقل و اراده باید کار کند، لهذا تا تکلیف خود را انجام ندهد نمی‌تواند از حق خدادادی خود استفاده کند... اینکه این حقوق را به چه نحو استیفاء کند مرحله دوم است در این مرحله است که تکلیف و حق، ضمیمه یکدیگر می‌شوند و حقوق در اثر انجام تکلیف و وظیفه، فعلیت پیدا می‌کند و هر کس به حق اختصاصی خود می‌رسد.»^{۱۱}

پارادوکس حقوق طبیعی و شریعت

تقارن طرح مسأله حقوق طبیعی با دوری از اندیشه دینی در غرب از یک طرف و تعارض ظاهری این دو مبنا، ابهامی را در چگونگی همنشینی و پیوند این دو بویژه برای جامعه دینی مطرح می‌کند، مطهری هیچ تعارضی را در این میان احساس نمی‌کند و حقوق طبیعی را کاملاً با اندیشه دینی هماهنگ می‌بیند: «روح و احساس اعلامیه حقوق بشر اینست که انسان از یک نوع حیثیت و شخصیت ذاتی قابل احترام برخوردار است و در متن خلقت و آفرینش یک سلسله حقوق و آزادیها به او داده شده است که به هیچ نحو قابل سلب و انتقال نمی‌باشد و گفتیم این روح و احساس مورد تأیید اسلام و فلسفه‌های شرقی است.»^{۱۲} پیش فرض مورد نظر مطهری در همخوان کردن شریعت و طبیعت، تطابق تکوین و تشریح است. «این حق را قانون خلقت و آفرینش که مقدم بر قانون شرع است قرار داد. و چون هر دو از جانب خداوند است خداوند قانون دین را هماهنگ قوانین فطرت و خلقت مقرر فرموده، قانون خلقت را طوری و قانون شرع را طوری دیگر مقرر فرموده»^{۱۳} کلام فوق بیان دیگری از ملازمه بین شریعت و طبیعت مطرح

شده توسط متکلمین مسلمان است که به شکل «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» بیان می شده است. با توجه به کلام ایشان و ملازمه عقل و شرع به اصولی به قرار زیر باید اعتراف کرد:

۱. همه جا طبیعت و شریعت با یکدیگر قابل انطباق هستند.
۲. در صورت تشخیص حق طبیعی و عدم وجود آن در شریعت باید به آن ملتزم بود.
۳. در صورت تعارض حقوق طبیعی و احکام شریعت اولویت با حقوق طبیعی است و باید قانون شریعت را بر اساس حقوق طبیعی توجیه، تدوین و یا تأویل کرد.

شهید مطهری در مباحثی که در باب عدالت دارند به اصول فوق پایبند بوده است. و اصولاً عدالت را «رعایت و حفظ حقوق واقعی مردم» می داند به این سؤال که «آیا حق و عدالت میسازد دین است یا دین میسازد حق و عدالت است»^{۱۳} شق اول را انتخاب می کند «مطابق نظریه عدلیه... قبل از آن هم که دستور اسلام برسد حق و ذی حق بود. یکی به حق واقعی خود می رسد و یکی محروم می ماند. اسلام آمد و دستورهای خود را طوری تنظیم کرد که هر حق به ذی حق خود برسد. اسلام دستورهای خود را مطابق حق و عدالت تنظیم کرد. عدالت یعنی «اعطاء کل ذی حق حقه» حق و عدالت امری است که اسلام هم دستور نمی داد باز حقیقت بود و حقیقت بودنش طوری نمی شد.^{۱۴} بنابر نظر مطهری، مبنا را حق و عدالت قرار می دهیم، نه شکل و فرم، حکم دینی که هدف ما را که تأمین حقوق و عدالت است را برآورده نسازد بر نمی تائیم «روی آن مبنی ما برای احکام، روحی و غرضی و هدفی قائلیم، یقین داریم که اسلام هدفی دارد و از هدف خود هرگز منحرف نمی شود، ما به همراه همان هدف می رویم دیگر در قضایا تابع فرم و شکل و صورت نیستیم... ماهیت ربا، ربا است و ماهیت ظلم ظلم، و ماهیت دزدی دزدی، ماهیت گدائی و کل بر اجتماع بودن گدائی است خواه آنکه شکل و فرم و صورتش همان ربا و ظلم و سرفت و گدائی باشد یا آنکه شکل و قیافه را عوض کند و جامه حق و عدالت بر تن نماید»^{۱۵}

حقوق طبیعی و حاکمیت سیاسی

مطهری، مبناي حکومت و دولت را نیز حقوق طبیعی می داند و آن را کاملاً با اندیشه دینی سازگار می یابد و بر ارباب کلیسا می تازد که چرا حقوق طبیعی سیاسی را با تفکر دینی ناسازگار می دانسته اند. ایشان حق حاکمیت را از آن مردم و به عنوان حق مسلم مردم دانسته اند «درست در مرحله ای که استبدادها و اختناقها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم تشنه این اندیشه بودند که حق حاکمیت از آن مردم است، کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتکاء به افکار کلیسا این فکر عرضه شد که مردم در زمینه حکومت فقط تکلیف و وظیفه دارند نه حق، همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد کلیسا، بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلی برانگیزد.»^{۱۶} ایشان در کتاب علل گرایش به مادیگری، یکی از عوامل مادیگری در غرب را عدم اعتراف کلیسا به حقوق حقه مردم می داند و اینکه حکمران هیچ مسئولیتی در قبال مردم ندارد: «مدعی شدند که حکمران در مقابل مردم مسئول نیست بلکه او فقط در برابر خدا مسئول است ولی مردم در مقابل حکمران مسئولند و وظیفه دارند.

مردم حق ندارند حکمران را بازخواست کنند که چرا چنین و چنان کردی؟ و یا برایش وظیفه معین کنند که چنین و چنان کن، فقط

خداست که می تواند او را مورد پرسش و بازخواست قرار دهد، مردم حق بر حکمران ندارند ولی حکمران حقوقی دارد که مردم باید ادا کنند. از اینرو طبعاً در افکار و اندیشه نوعی ملازمه و ارتباط تصنعی بوجود آمد، میان اعتقاد به خدا از یک طرف و اعتقاد به لزوم تسلیم در برابر حکمران و سلب حق هر گونه مداخله ای در برابر کسی که خدا او را برای رعایت و نگهداری مردم برگزیده است... افراد فکر می کردند که اگر خدا را قبول کنند، استبداد قدرتهای مطلقه را نیز باید بپذیرند. بپذیرند که فرد در مقابل حکمران هیچ گونه حقی ندارد و حکمران نیز در مقابل فرد هیچگونه مسئولیتی نخواهد داشت. حکمران تنها در پیشگاه خدا مسئول است.

لذا افراد فکر می کردند که اگر خدا را بپذیرند باید اختناق اجتماعی را نیز بپذیرند و اگر نخواهند آزادی اجتماعی داشته باشند باید خدا را انکار کنند. پس آزادی اجتماعی را ترجیح دادند»^{۱۷}.

مطهری شجاعانه همه پندارها را دور ریخته و موضع خویش از اسلام را این گونه بیان می کند: «از نظر فلسفه اجتماعی اسلام، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد بلکه از نظر این فلسفه تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسئول می سازد و افراد را ذی حق می کند و استیفای حقوق را یک وظیفه لازم شرعی معرفی می کند.»^{۱۸} سخنان مطهری در باب حاکمیت سیاسی را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱. حکومت دینی با استبداد و اختناق سازگار نیست.
۲. حاکمیت مردم نه تنها با حاکمیت دینی منافات ندارد، بلکه جزء حقوق طبیعی مردم است.
۳. حکمران مسلمین در برابر مردم مسئول است همان گونه که در مقابل خدا مسئول است.
۴. مردم حق دارند حکمران را بازخواست کنند که چرا چنین و یا چنان کرده است.

مطهری اشکال کسانی که دموکراسی را منافات با دین می دانند، عدم شناخت کافی آنها از حقوق انسانی می داند و الا در نظر ایشان هیچ گونه منافاتی بین دین و دموکراسی نیست: «منشاء اشتباه آنان که اسلامی بودن جمهوری را منافی با روح دموکراسی می دانند ناشی از این است که دموکراسی مورد قبول آنان هنوز همان دموکراسی قرن هجدهم است که در آن حقوق انسان در مسائل مربوط به معیشت و خوراک و مسکن و پوشاک و آزادی در انتخاب راه معیشت مادی خلاصه می شود.

اما اینکه مکتب و عقیده و وابستگی به یک ایمان هم جزء حقوق انسانی است و اینکه اوج انسانیت در وارستگی از غریزه و از تبعیت از محیط طبیعی و اجتماعی، و در وارستگی به عقیده و ایمان و آرمان است به کلی به فراموشی سپرده شده است.»^{۱۹} مطهری حاکمیت ملت صالح را همچون دیگر ملتها دارای حق تعیین سرنوشت دانسته و مخالفین را در حقیقت غیرملتزم به حقوق طبیعی همگانی می داند. چون حق حاکمیت اختصاصی بی سلکها نیست. «اشتباه آنها که این مفهوم را مبهم دانسته اند ناشی از اینست که حق حاکمیت ملی را مساری با نداشتن مسلک و ایدئولوژی و عدم التزام به یک سلسله اصول فکری درباره جهان و اصول عملی درباره زندگی دانسته اند... مسئله جمهوری مربوط است به شکل حکومت که مستلزم نوعی دموکراسی است، یعنی اینکه مردم حق دارند سرنوشت خود را، خودشان در

دست بگیرند و این ملازم با این نیست که مردم خود را از گرایش به یک مکتب و ایدئولوژی و از التزام و تعهد به یک مکتب معاف بشمارند.»^{۲۲}

آقای مطهری حتی درباره پیامبر و امام نیز دخالت مردم را در امر سیاسی مطرح می‌سازد و در تقسیم شئون رسول اکرم و امام می‌گوید یک شأن پیامبر واسطه وحی الهی بودن است که خود پیامبر هیچ نقشی در آن نداشته و فقط واسطه ابلاغ است. شأن دوم قضاوت است که این پیامبر است که طبق موازین اسلامی بین مردم قضاوت می‌کند و وحی در قضاوت مطرح نیست. شأن سوم، سیاست و رهبری و مدیریت اجتماعی است که مردم هم در آن نقش دارند، بر خلاف دو شأن دیگر که مردم هیچ نقشی نداشتند «ما می‌بینیم در جنگهای احد و بدر و در خیلی جاهای دیگر پیغمبر اکرم با اصحابش مشورت کرد... در اینگونه مسائل [یعنی در غیر حکم خدا] احياناً پیغمبر مشورت می‌کند و از دیگران نظر می‌خواهد.»^{۲۵} پس چنانکه ملاحظه شد حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت از نظر مطهری هیچ منافاتی با دین ندارد و دموکراسی و دین با یکدیگر سازگارند.

آزادی و اندیشه دینی

مطهری، آزادی را نیز یکی از حقوق مسلم بشر و از لوازم دموکراسی می‌داند «آنچه بر خلاف اصول دموکراسی است ممانعت از چون و چرای دیگران، جلوگیری از اظهار عقیده و تفکر... و کشیدن دیوار آهنین به دور کشور و حق اظهار نظر ندادن به متفکران و اندیشمندان است.»^{۲۶} «انسان در جمیع شئون حیاتی خود باید آزاد باشد یعنی مانعی و سدی برای پیشروی و جولان او وجود نداشته باشد. سدی برای پرورش هیچیک از استعدادهای او در کار نباشد.

یکی از مقدس‌ترین استعدادهایی که در بشر هست و شدیداً نیازمند به آزادی است، تفکر است... بلکه مهم‌ترین قسمت از انسان که لازم است پرورش پیدا کند، تفکر است و قهراً چون این پرورش نیازمند به آزادی یعنی نبودن سد و مانع در جلوی تفکر است بنابراین انسان نیازمند به آزادی در تفکر است.»^{۲۷}

مطهری بر خلاف بسیاری که آزادی اندیشه را باعث تضعیف تفکر دینی می‌دانند، بر عکس معتقد است رشد و شکوفایی اندیشه دینی در گرو آزادی تفکر است. «اگر به مردم در مسائلی که باید در آنها فکر کنند از ترس اینکه مبدا اشتباه بکنند به هر طریقی آزادی فکری ندهیم یا روحشان را بترسانیم که در فلان موضوع دینی و مذهبی، مبدا فکر بکنی که اگر فکر بکنی و یک وسوسه کوچک به ذهن تو بیاید به سر در آتش فرو می‌روی، این مردم هرگز فکرشان در مسائل دینی رشد نمی‌کند و پیش نمی‌رود. دینی که از مردم در اصول خود تحقیق می‌خواهد خواه ناخواه برای مردم آزادی فکری قائل است.»^{۲۸} مطهری به حکومت امیرالمومنین استشهاد کرده، می‌گوید: «امیرالمومنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد... آنها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبرو می‌شدند و صحبت می‌کردند»^{۲۹}

مطهری در باب آزادی، بین آزادی در تفکر و آزادی در عقیده تفاوت قائل است و معتقد است اسلام آزادی هر عقیده ولو بر ضرر انسانیت همچون زنادپرستی و بت‌پرستی را نمی‌پذیرد، و تلاش خود را بر رفع موانع متمرکز می‌کند ولو اینکه عقیده‌ای را تحمیل نمی‌کند. چون عقیده اصولاً قابل تحمیل و اجبار و اکراه نیست، ولی آزادی،

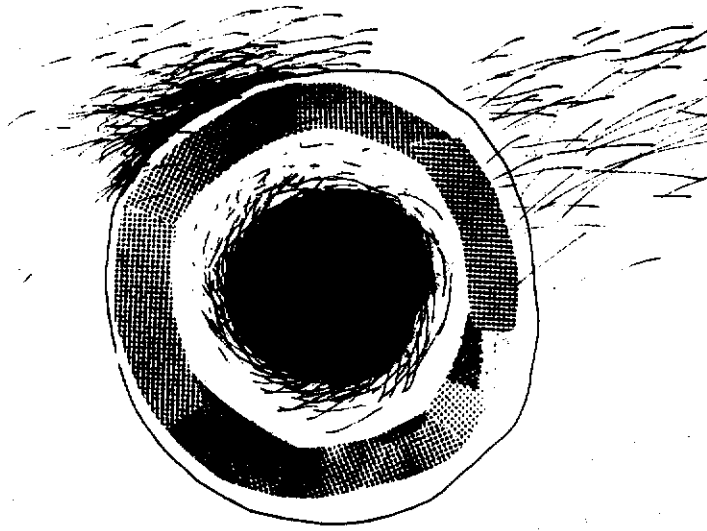
تفکر را تبلیغ و ترویج می‌کند. ملاک آزادی در نظر ایشان آزادی رشد و شکوفایی ارزشهای انسانی و آزادگی است نه آزادی اجرای امیال و تمایلات. «از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی بر اساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می‌کند، یعنی آزادی، حق انسان بما هو انسان است. حق ناشی از استعدادهای انسانی انسان است نه حق ناشی از میل افراد و تمایلات آنها»^{۳۰} و حکمران «عهده‌دار حفظ و نگهبانی جان و مال و حقوق و آزادیهای آنها [انسانها] است.»^{۳۱}

مطهری و ولایت فقیه

مطهری برای ترسیم عملی نظام دینی فرصتی پیدا نکرد، ولی از نوشته‌ها و یادداشت‌های او این گونه استفاده می‌شود که در تدارک بوده‌است که بعد از انقلاب سروسامانی به اندیشه‌های سیاسی خویش با توجه به حوادث پیش آمده و مقتضیات زمان بدهد. آنچه در گوشه و کنار بیان شده بسیار پر تشویش و مضطرب است.

آنچه از اصول مورد قبول ایشان در دست است. به هیچ ولایت مطلقه فقیه استنتاج نمی‌شود و اصولاً ولایت مشروطه فقیه را نیز به دشواری می‌تواند قبول داشته باشد، چرا که در دید ایشان حاکم بیش از آنکه ولی باشد وکیل و منتخب مردم است چرا که حق حاکمیت به صورت طبیعی و ماقبل دینی از آن مردم است. حاکمیت او نیز به لحاظ جغرافیایی محدود به جغرافیای وکالت است و لزوماً مادام‌العمر نبوده، می‌تواند موقت باشد، و حدود اختیارات او نیز به همان میزان است که مردم برای او مشخص کرده و به او تفویض کرده‌اند. ایشان در باب حکومت جمهوری اسلامی خاطر نشان می‌کند که «این حکومت حکومت موقت است یعنی هر چند سال یکبار باید تجدید شود یعنی اگر مردم بخواهند می‌توانند حاکم را برای بار دوم یا احياناً بار سوم و چهارم - تا آنجا که قانون اساسی‌شان اجازه دهد انتخاب کنند و در صورت عدم تمایل، شخص دیگری را که از او بهتر می‌دانند انتخاب کنند.»^{۳۲} مطهری بی‌توجه به ولایت نبوده‌است آن را نیز جزء انواع حکومتها برمی‌شمرد، ولی ظاهراً مخصوص دوران حضور امام معصوم می‌داند. ایشان ۶ نظریه در باب حکومت مطرح می‌کنند:

۱. حق طبیعی آزادی خاص.
۲. حق الهی و ولایت اولیای خدا
۳. حق اشراف



۴. حق عموم مردم

۵. حق مردم با در نظر گرفتن قانون الهی و اصل بیعت و شوری (نظریه اهل تسنن)

۶. حق مردم در انتخاب فقیه عادل با انتخاب مستقیم مردم یا سایر فقها (نوعی دموکراسی)^{۳۳}

این قسمت فوقاً ذکر شد جزء یادداشتهای مرحوم مطهری بوده است، بدون اینکه ایشان در مورد آن اظهار نظری کرده باشند. ولی در مواردی دیگر از فقیه و ولایت فقیه یاد کرده اند. بدون اینکه برای او حق حاکمیت و ولایت قائل باشند و البته فقیه مورد نظر ایشان نه معنی منقول آن که عالم به علم فقه باشد، که فقیه دین و عالم به مجموعه اسلام و به تعبیر ایشان ایدئولوگ است. «ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند نقش فقیه در یک کشور اسلامی یعنی کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند نقش یک ایدئولوگ است نه نقش یک حاکم.

وظیفه ایدئولوگ اینست که به اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار می دهد.»^{۳۳} «تصور... مردم ما از ولایت فقیه این نبود و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند. ولایت فقیه، یک ولایت ایدئولوژیکی است.»^{۳۳}
مطهری ولایت ایدئولوژیکی فقیه را نیز مردمی و دموکراتیک دانسته، می گوید: «اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می کنند و این امر عین دموکراسی است.»^{۳۵}

این که اگر مطهری زنده می ماند و در درون سیستم مسئولیتی پیدا می کرد و حوادث پس از انقلاب را خود به طور مستقیم و ملموس تجربه می کرد چه نظرات دیگری ممکن بود مطرح سازد، معلوم نیست. ولی این واقعیتی است که روشن بینی و ژرف نگری او با پایبندی به اصول اولیه خود نظریاتی بسیار دورتر از آنچه تا آن زمان گفته بود را نتیجه نمی داد.

یادداشتها:

۱. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری، مرتضی، ص ۱۲۲، انتشارات مدرسین
۲. همان، ص ۱۲۲
۳. همان، ص ۱۳۶
۴. بیست گفتار، شهید مطهری، مرتضی، ص ۴۳، انتشارات جامعه مدرسین.
۵. حقوق زن در اسلام، ص ۱۴۱
۶. بیست گفتار، ص ۲۷
۷. همان، ص ۲۶
۸. حقوق زن در اسلام، ص ۱۶۶
۹. فلسفه سیاسی، کولیتن، آنتونی، ترجمه مرتضی اسجدی، ص ۱۲۸، انتشارات الهدی، ۱۳۷۱
۱۰. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۴۳
۱۱. بیست گفتار، ص ۵۰
۱۲. نظام حقوقی زن در اسلام، ص ۱۴۴
۱۳. بیست گفتار، ص ۵۰ و ۵۱
۱۴. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۴۱
۱۵. بیست گفتار، ص ۴۷

۱۶. همان، ص ۴۲
۱۷. همان، ص ۳۳
۱۸. همان، ص ۲۷
۱۹. همان، ص ۲۹

۲۰. سیری در نهج البلاغه، شهید مطهری، مرتضی، ص ۸۵، انتشارات جامعه مدرسین
۲۱. علی گرایش به مادبگری، شهید مطهری، مرتضی، ص ۱۰۵، انتشارات جامعه مدرسین
۲۲. همان
۲۳. پیرامون انقلاب اسلامی، شهید مطهری، مرتضی، ص ۶۶ - ۶۵، انتشارات جامعه مدرسین
۲۴. همان، ص ۶۳
۲۵. امامت و رهبری، شهید مطهری، مرتضی، ص ۲۹، انتشارات صدرا
۲۶. پیرامون انقلاب اسلامی، پاورقی، ص ۶۴
۲۷. پیرامون جمهوری اسلامی، شهید مطهری، مرتضی، ص ۹۲ - ۹۱، صدرا
۲۸. همان، ص ۱۲۳
۲۹. جاذبه و نافه علی، شهید مطهری، مرتضی، ص ۱۴۳ - ۱۴۲
۳۰. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۲
۳۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۹۰
۳۲. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۲
۳۳. همان، ص ۶۷
۳۴. همان، ص ۶۷
۳۵. همان

۱۶
کتاب شماره ۲۳

قابل توجه پژوهشگران - استادان - دانشجویان و کلیه علاقه مندان به علمی اجتماعی

نشر شب تاب منتشر کرد:

مردم شناسی (روش، بینش، تجربه)

تألیف: دکتر اصغر عسگری خانقاه

۴۲۰ صفحه با جلد شومیز ۶۶۰ تومان

با جلد گالینگور ۸۰۰ تومان

علاقه مندان جهت دریافت بهای اعلام شده را به حساب جاری ش ۱۱۹۰ بانک صادرات شعبه ۱۵ خرداد غربی کد ۷۲۹ (قابل پرداخت در شعب سیدر کشور) واریز نمایند و فتوکپی پیش آن را به آدرس تهران صندوق پستی ۳۵-۸۸۵ ارسال نمایند هزینه ارسال با پست سفارشی به عهده نشر شب تاب است تلفن ۸۷۱۹۳۷۱-۸۷۱۰۳۷۷

کتابهای زیر چاپ:

۱- جامعه شناسی سازمانها تألیف: منوچهر صبوری

۲- جامعه شناسی سیاسی تألیف: جرج کوروتاریس - بتی دبرانتز ترجمه: منوچهر صبوری